

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم

نظر خودم بر این بود که چون دیدیم مساله روشن است، با چند جلسه قضیه تمام بشود و لکن این چند روز اخیر، چند نفر از رفقا گفتند گرچه مطلب و مساله تمام است و لکن از آنجائی که بهتر است و من هم البته در نظرم بود که نسبت به این قضیه متعرض بشوم و اول مساله متن مرحوم شیخ را شروع کردم راجع به کیفیت تقسیم بندی واجب و مقدمات واجب به مطلق و مشروط و همین طور مقدمات اربعه عقلیه، شرعیه، وجودیه و وجوبیه که در این جا طبعاً مساله متوقف شد.

روش و دیدن ما در مباحث در وهله اول پرداخت به آرا نیست برخلاف سایر جاهایی که متداول است قبل از طرح نظر و استدلال بر آن منظر، به نقل آراء پرداخته می شود و با ایرادی که بر آراء وارد می شود طبعاً تثبیت یک قول و همان نظر مورد درخواست می شود، این قسم از نظر ما چندان مطلوب نیست معمولاً امروزه در همین بحث کلام جدید که عقل انتقادی مطرح است آنها به این شیوه می پردازند و با رفض آراء مخالف و ایجاد موانع برای آراء مختلف به آن رأی مورد نظر در آخر قضیه می رسند و آن رأی را تنها رأی کافی و مقنع و قابل قبول برای اتخاذ قرار می دهند.

این مساله آفتش به این است که رسیدن به این نقطه می تواند تا حدودی اطمینان بیاورد ولی علم آور نیست و باز انسان را در مرحله شک نگه می دارد منتهی شک کمتر نسبت به شکوک دیگران، و به شکوک آراء دیگر ولی باز برای انسان نقطه یقین را نمی آورد و این مساله از سابق بوده یعنی اختصاص به این نداشته و این کلام جدید هم همین استقراء آراء مخالف و رد و رفض هر کدام به

بدست آمده چیزی که مربوط به این ها باشد نیست.

و همین نکته است که ما می‌بینیم در مباحث، در هر بحث اصولی وقتی که وارد می‌شویم یا حتی در بحث فقهی اول قبل از پرداختن به آن بحث تأسیس اصل مثبت می‌کنیم، تأسیس در صورت عدم رسیدن به دلیل و حجت کافی برای اثبات مطلوب در این جا حاصل می‌شود که این خودش خلاف است و انسان قبل از این که آن حکم واقعی و بتی بخواهد در ذهن او نقش ببندد و علم به آن پیدا بکند، نباید سراغ تأسیس اصل در صورت عدم وجود دلیل کافی نسبت به او برود، دلیلی ندارد که انسان قبل از آن بخواهد یک دفعه سراغ این برود، مثل این کارهای اشتباه امروزه، مثل کار بسیار اشتباه و خطایی که می‌کنند و هنوز عقد نخوانده امضاء می‌گیرند که حق طلاق دست زن باید باشد و بتواند که در این صورت‌ها خود را طلاق بدهد!! از اول و قبل از عقد فکر طلاق را در سر این ها می‌اندازند!! یعنی از آن اول نغمه جدایی را می‌زنند. باید انسان عقد را محکم کند و از آن طرف هم بعد از این در مورد خلاف باید قانونی که جلوی تعدی هر کدام از زوجین را می‌گیرد بعداً داشته باشد، چرا بخواهد از اول این کار را انجام بدهد که این ذهنیت باشد. و این تأثیر بسیار بدی می‌گذارد که گذاشته است بر کیفیت ارتباط بین طرفین.

در مورد ورود در مسائل واستنباط واحتجاج در بین فقها و علما هم مطلب به همین کیفیت است قبل از وارد شدن در اصل دلیل فورا به تأسیس اصل می‌پردازند و این یک مساله بسیار اشتباهی است که ذهن طالب از اول به سراغ نفس دلیل نمی‌رود بلکه همیشه آن دلیل با یک نوع شبهه و تردید در ذهن او جریان دارد نه بعنوان یک اصل در حالی که مطلب به این کیفیت نیست.

لذا کیفیت مباحثی که ما با دوستان و رفقا داریم از اول بر تأسیس اصل و این ها نیست هیچ کدام از این اصل‌ها جای خود را ندارد از اول انسان باید به

سراغ اثبات نفس دلیل و مطلوب برود، ادله برای این مساله را کاملاً بررسی کند جوانب را کاملاً ببیند کیفیت فضای حاکم بر حکم را در زمان امام علیه‌السلام را بدست بیاورد قرائن، شواهد، تاریخ، تفسیر و مقارنات تمام این حکایات و کیفیت تعامل امام علیه‌السلام را با افراد آن عصر در زمان نزول حدیث را باید بدست بیاورد وقتی که انسان به آن حکم بتی یا قریب به آن مرتبه علم رسید و مطلب را تمام کرد و مساله را بدست آورد آن موقع باید بیاید و شروع کند نسبت به آراء مختلف و مخالفی که در این زمینه است.

بله ممکن است در این زمینه مطالبی باشد که از ذهن مغفول‌عنه شده باشد ولو انسان حتی در آخر ممکن است تغییر رأی بدهد بواسطه بعضی از مطالب، لازم نیست که حتماً انسان ابتداءً استقصاء تام داشته باشد استقصاء را باید در حد مطلوب انجام بدهد و به نقطه جزم که رسید یعنی جزم نسبت به مساله آن وقت باید به سایر مطالب بپردازد و انظار دیگران را بگیرد در این صورت نود و هشت درصد کیفیت مساله فرق خواهد کرد با سایر مواردی که مساله به صورت دیگری مطرح می‌شود. به طور کلی اصلاً نفس مجتهد به یک استقرار و متانت و استحکام و اتقانی می‌رسد که در سایر موارد نیست.

این مساله اساسی در کیفیت مباحثات با رفقا بوده و به همین کیفیت هم هست لذا در این قضیه ما از اول سراغ احتجاج بقیه و جمع آراء و کسب اجماع و فرض کنید که مسائل مختلف و رأی و فتوا و این‌ها نرفتیم که بخواهیم از آن دیدگاه به مساله نگاه بکنیم از اول رفتیم سراغ استدلال بر پایه آیات و بعد احادیث و بعد کیفیت گفتگوی امام علیه‌السلام در مواضع مختلف و با افراد مختلف و بحث را در آن زمینه بردیم که طبعاً با ورود در مساله واجب مطلق و مشروط ما برخورد کردیم و همان طوری که قول داده بودیم از آنجایی که مباحث اصولی تعطیل شد و جای او مبحث فقهی قرار داده شده ولی بنا گذاشتیم

نسبت به مباحث اصولی که استطراداً هم پیش می‌آید در مباحث یک مقداری با مجال بیشتری صحبت بشود.

بحث در مورد واجب مطلق و مشروط رسید به این جایی که میزان و معیار برای واجب مطلق این است با توجه به مطالبی که گفته شده البته رفقا طبعاً یک مرور مجددی بر این مطالب گذشته می‌کنند تا این که در فرصت آینده برای موقعیت جدید که سال جدید باشد محرم بعد از ایام عاشورا ما دیگر نسبت به مساله اصل بحث دیگر ما مطلب را تمام کرده باشیم و البته تمام هم کردیم و به نقل مطالب و آراء انشاءالله می‌پردازیم البته خود من هم قصدم این بود که در عرض شش یا هفت روز مطلب را تمام کنم ولی با درخواستی که رفقا کردند که گفتند در نقل آراء فقها در مساله واجب مطلق و مشروط شما بیشتر شرح بدهید گفتیم بسیار خوب ما آراء را به نحو استیفاء یک قدری توسعه می‌دهیم، چون علی کل حال مساله مهمی است و پرداختن به شقوق و به فروع آن با توجه به اختلاف در حدود و در تعابیر و تفاسیری که از واجب مطلق و مشروط شده و بطور کلی تبدل ماهوی مسائل تا صد و هشتاد درجه.

فرض کنید یکی از نتایج مسأله که استطاعت در حج است و مسائل دیگر هم است فقط مربوط به استطاعت نیست مربوط به صلاه و صوم است حتی به خیلی از مطالب برمی‌گردد امر به معروف و نهی از منکر، فروع و شقوق در آنها، کیفیت حکومت اسلام، مساله صلاه جمعه خیلی مطالب زیادی مشمول این قضیه خواهند شد که آیا همین صلاه جمعه واجب مطلق است یا مشروط است با توجه به این مطالبی که ما عرض کردیم و در بحث اصولی در این جا تکلیف نسبت به این قضیه هم مشخص خواهد شد.

و روشن می‌شود که آن بحثی را که در نماز جمعه ما در تعلیقات بر رساله مرحوم والد رضوان الله علیه زدیم از این جا نشأت می‌گیرد که مطلب را به

واجب مطلق برگردانندیم و عرض کردیم در آن جا صلاه جمعه واجب مطلق است سواء كان في زمن الامام عليه السلام او في زمن غيبته سواء في حكومه الاسلاميه او في غير حكومه الاسلام مثل نماز ظهر، این نماز واجب است چطور این که نماز ظهر بالنسبه به وجود امام عليه السلام و عدم وجود تحقق حکومت در اسلام و عدم تحقق اسلام واجب مطلق است و مشروط نیست همین طور صلاه جمعه هم بالنسبه به این ها واجب مطلق است و مشروط نیست. پس بنابراین اگر اجتماع سبعة اشخاص در جایی باشند که شرایط صلاه جمعه برای آنها محقق باشد و یکی از آنها بتواند خطیب بشود و نماز جمعه را بخواند بر آنها واجب است که اقامه صلاه جمعه کنند گرچه در آن بلد اقامه صلاه جمعه نشود این مساله و مبنا بود و خود ما هم که در مکه مشرف بودیم دو سال پیش در روزهای جمعه در همان جایی که بودیم نماز جمعه را به شرط وجوب اطلاق خودش، خودمان نماز جمعه خواندیم و رفقا که در دو سال پیش هم در مدینه و هم در مکه ظاهرا در هردوتا بود و در خارج از ایران هم که شرایط برای صلاه جمعه بود در آن جا هم ما این کار را انجام دادیم ولی در این جا از باب این که نماز جمعه منعقد است این جا مساله اش تفاوت می کند.

راجع به این قضیه همان طوری که عرض کردیم بسیار مساله مهمی است و واجب مطلق و مشروط و رسیدن به این نقطه که لحاظ واجب به چه قیودی او را مطلق و به چه قیودی او را مشروط می کند ماحصل صحبت ها و مطالب در مباحث گذشته به این برگشت که نه مقدمه عقلیه می تواند شرط برای واجب بشود و نه مقدمات وجودیه هیچ کدام نمی توانند بر خلاف قوم که مقدمات عقلیه را شرط وجوب گرفتند، مانند علم نسبت به احکام که شرط وجوب است البته غیر از مقدمات عقلیه که بلوغ باشد و قدرت و امثال ذلک که آنها خارج از این مقدمات هستند آن مقدمات عقلیه که شرط برای وجوب است در آنجا عرض

شد یعنی آخرین مطلب ما این بود که خود این مقدمات عقلیه که مقدمات علمیه است آن هم در دو ظرف متفاوت تفاوت می‌کند در ظرف جهل بسیط مقدمات علمیه موجب اشتراک واجب به واجب مشروط هستند فرض کنید شخص به طور کلی اصلا علم و اطلاع ندارد مگر در موارد خاصی که شارع حکم به قضا کرده حتی در صورت عدم علم که در آن جا باز علم به عنوان شرط برای واجب اخذ نشده، آن شرط برای ترتب عقاب و این ها مطرح است ولی در صورتی که در غیر از این ظرف که ظرف جهل مرکب است یعنی مکلف در عین عدم اطلاع بر تکلیف در عین حال احساس وجود و تحقق تکلیف را دارد نه این که بطور کلی اصلا برآنی برآنی است نسبت به مساله، نه، آن احساس را دارد دیگر در این صورت واجب بالنسبه به این علم که مقدمه وجوب عقلی است واجب می‌شود واجب مطلق نه واجب مشروط.

فلهذا باز در خود علم ما می‌بینیم مساله فرق کرد حالا تا حدودی به عنوان اجمال من عرض کردم در بحث آینده به این مسائل می‌پردازیم که اصلا بطور کلی تقسیمی که کردند مقدمات را به مقدمات عقلیه و وجودیه و شرعیه و جوییه آیا این تقسیم دخالتی در اطلاق و اشتراط دارد یا ندارد؟ بله ممکن است مقدمه عقلیه باشد ولیکن هیچ دخالتی در اطلاق نداشته باشد یا فرض کنید اصلا مقدمه شرعیه باشد ولی باز دخالتی در اطلاق و اشتراط ندارد مساله اطلاق و اشتراط ملاکش در این است که شارع حکم به وجوب کرده است صرف نظر از مقدمه یا شارع حکم به وجوب کرده است در صورت تحقق مقدمه فقط ملاک به این مطلب برمی‌گردد نه به امر دیگر حالا آن مقدمه وجودیه باشد مثل نفس سَلَم باشد یا مقدمه شرعیه باشد مثل طهارت بالنسبه به صلاه باشد یا مقدمه عقلیه باشد مثل تحصیل علم برای تحقق تکلیف یا مقدمه جوییه باشد مثل زوال و بالنسبه به شمس باشد در هیچ کدام از این ها همان طوری که قوم آمدند به نحو

کلی تمام مقدمات عقلیه را شرط وجوب دانستند و واجب را بالنسبه به آن مقدمات واجب مشروط دانسته‌اند مساله به این کیفیت نیست و همین طور در آن جایی که مقدمات شرعیه باشد ملاک فقط همین است که واجب بالنسبه به آنها آیا مکلف اختیار عدم اتیان به مقدمه را دارد یا ندارد؟ این مساله است اما این که آیا این مقدمه در قدرت مکلف هست یا نه مثل زوال یا غروب شمس یا مثل تحصیل طهارت عرض کردیم دخالتی در اشتراط و اطلاق ندارد در این مساله گرچه زوال شمس در اختیار مکلف نیست ولکن عرض شد از آن جایی که زوال شمس بعنوان یک حادثه و واقعه و مقدمه قطعی الحصول است از این نقطه نظر چه شارع به مکلف بگوید که در صورت زوال شمس صلاه واجب است یا این که معلق بر او نکند بگوید در صورت زوال شمس در هر دوی این ها این زوال شمس محقق است بله در آنجایی که مقدمه قطعی الحصول نیست انسان اختیار دارد او را انجام بدهد اولاً قطعی الحصول نیست بعد هم انسان اختیار دارد او را انجام بدهد یا اختیار دارد انجام ندهد.

در این صورت معلوم می‌شود که تمام العله و انبعاث داعی و طلب در نفس مولا عبارت است از وجود مقدمه نه ایجاد مقدمه، بین وجود مقدمه و بین ایجاد مقدمه فرق است شارع که می‌گوید صلاه ظهر واجب است عندالزوال می‌گوید که باید تو زوال شمس را ایجاد کنی و بعد نماز هم بر آن مترتب بشود منتهی چون این قطعی الحصول است و ایجادش در دست تو نیست اگر در دست تو بود شارع می‌گفت این را ایجاد کن چرا؟ چون *الصلاه لا یترک بحال*، توجه کردید ولی ایجادش در اختیار ما نیست اگر ایجاد این زوال در اختیار ما بود آیا ما می‌توانستیم زوال را ایجاد نکنیم؟

ببینید من این مثالهایی که می‌زنم همه این ها حساب شده است می‌خواهم آن بزنگاه مطلب را که از دیدگاه غافل شده است و مخفی است منتقل کنم، اگر

شمس یک جوری بود که در اختیار ما بود در اختیار هر کسی بود که شمس را برای خودش به بیاورد یا به زوال نیاورد واجب بالنسبه به آن چه می شود؟ بالنسبه به شمس واجب مشروط می شود آیا شارع یک چنین اختیاری به ما می داد؟ پس اگر اختیار می داد پس نماز الصلاه لا یترک بحال چه می شود؟ پس معلوم می شود در این جا مساله این نیست آن الصلاه لا یترک بحال فی ای حال الصلاه خیر موضوع، ان قبلت قبل ما سواها و ان رد ردت ما سواها و سایر مسائل دیگر این بینش را به انسان می دهد که داعی برای طلب و انبعث در نفس مولا زوال نیست به عنوان تمام العله به عنوان ظرف است داعی چیست؟ نفس الصلاه و القربان و الرقاء و الروحانیه و النورانیه المتولده من الصلاه آن داعی برای صلاه است منتهی شارع نمی گوید از صبح که بلند شدی بخوان تا ظهر نه هر چیزی حساب و کتاب دارد وقتی که می خواهی بخوانی باید سر ظهر بخوانی این سر ظهر خواندن برای من مطلوب است نماز قبلا واجب است ولی کی بخوانی روزه را باید بگیری ولی کی باید بگیری؟ شوال نه، رمضان باید این روزه را بگیری پس کسی که می آید و بخاطر روزه نگرفتن به سفر می رود کار حرام انجام داده است نه این که برایش سفری پیش می آید البته اصل سفر که در ماه رمضان کراهت دارد فتوا بر این است شارع گفته فمّن کان مریضاً او علی سفر، کدام سفر؟ سفری که برای انسان ضرورت پیش می آید جهتی دارد علتی دارد شارع منّه علی العباد قائل به تخفیف است، ولی برای فرار از صوم و این تکلیف انسان می رود و برمی گردد، این سفر خلاف شرع و حرام است، نمی تواند انسان این کار را انجام بدهد ببینید مساله یک دفعه بطور کلی تغییر پیدا کرد چرا؟ چون لحاظ شارع، داعی برای بعث در طلب در نفس مولا نفس الصوم است این نفس صوم در ماه رمضان محقق است ظرف ماه رمضان است نه این که شرط است برای صلاه. این معیار می شود برای واجب مطلق و مشروط پس دیگر ما راجع به این

قضیه بحث نمی‌کنیم خیال می‌کنم مطلب دیگر روشن شده باشد.

.....نگاه می‌کنید به آن نگاه عرفی و عقلانی خودتان به روایت و به عبادت مطلب را می‌فهمید یعنی به همان نظره‌ای که نظره شما یقین برایتان حاصل می‌شود و آنرا به ظهورات می‌کنید عام و خاص را تشخیص می‌دهید مطلق و مقید را می‌فهمید همان نظره برای شما اشتراط و اطلاق می‌آورد دیگر نیاز به چیزی ندارید معمای مشکل و غول بی‌شاخ و دمی باشد که حالا بیاید و تأویل و تفسیر کنید که چطور ما اطلاق‌گیری کنیم و اشتراط را بفهمیم آن دیدگاه را وقتی نگاه می‌کنیم می‌گوید الصلاه لا یتربک بحال معلوم می‌شود تمام داعی در نفس مولا نفس الصلاه است نه چیز دیگر آن وقت دیگر در این جا انسان نمی‌تواند کاری کند که زوال شمس از او عبور کند یک قرص پنج دقیقه قبل از زوال بخورد که این قرص تا دم غروب آفتاب او را خواب نگه دارد این عمل می‌شود حرام، والا اگر قائل به واجب مشروط شدیم پنج دقیقه مانده زوال بشود یک قرص می‌خوریم هیچ گناه هم نکردیم تخت می‌خوابیم شش ساعت خواب اصحاب کهف موقعی که یک ربع بعد از غروب آفتاب است بیدار می‌شویم نه گناه کردیم هیچ کاری هم نکردیم بسیار کار خوب و مستحسنی هم انجام دادیم نه بابا!! پدرمان را هم خدا درمی‌آورد غلط کردی چرا نمازت فوت شد؟ یک وقتی همین طوری خوابت می‌رود عیب ندارد یک وقتی قرص می‌خوری و می‌خوابی آمپول می‌زنی و می‌خوابی چرا این کار را کردی؟ و باعث فوت شدی؟ هم باید نماز را قضا بکنی هم آن دنیا چوبت می‌زنند این مال چیست؟ مال تبدیل واجب مشروط به واجب مطلق است.

حالا فهمیدید این مساله واجب مطلق و مشروط چقدر مساله حیاتی است و انشاء الله خواهید دید که کل فقه را دگرگون خواهد کرد بطور کلی زیربنا را عوض خواهد کرد و مطلب را جور دیگری خواهد کرد.

ظاهراً ادامه بحث انشاءالله می ماند برای بعد از ایام عاشورا.